

شعر شاعران آذربایجان

عزت علم پایدار بود

اصغر هادی پور

نکبت جهل جان شکار بود

(میرزا علی اکبر صابر: هوپ هوپ نامه)

پیچیدگی و ابهام را گرفت، تا حدی که می‌توان گفت: «انقلاب ادبی برپا شد». ۳ نگارنده در این مقاله سعی نموده است تا در حد بضاعت و توان خویش کوشش شاعران آذربایجان را در زمینه‌ی ایجاد اندیشه‌ی کسب علم، هنر و فن‌آوری روز به صورت واضح و آشکار، برای خوانندگان **ماهنامه‌ی حافظ** بیان نماید تا شاید با این وجیزه گوشه‌ی بی‌تلاش‌های پارسی‌گویان و حتا ترکی‌گویان آذربایجان در زمینه‌ی آگاهی و بیداری جامعه‌ی جوان و ترغیب آن‌ها به سمت تحصیل علم و هنر مشخص‌تر گردد.

از جمله شاعرانی که در این مقاله بیش‌تر به آن‌ها توجه شده می‌توان به اشخاصی از قبیل: ایرج میرزا، پروین اعتصامی، دکتر رعدی آذرخشی، مفتون امینی، معجز شیبستری و استاد شهریار اشاره کرد که هر کدام از آن‌ها در برهه‌های مختلف تلاش نموده‌اند تا جامعه را به سوی کسب علم، هنر و فن‌آوری دعوت نمایند و در این راه الحق، سنگ تمام گذاشته‌اند.

میرزا علی اکبر صابر در **هوپ هوپ نامه** (به ترجمه‌ی فارسی پروفیسور احمد شفایی) به طنز می‌گوید: این بچه ز تحصیل چه دیده است؟ ندانم / شد کله‌ی من منگ / از خواندن روزنامه، مجله، شده جانم / افسرده و دل‌تنگ... مردی، پسر، کوشش و تحصیل تو کافی ست / زین کار بکش دست

فتحعلی شاه - در تبریز شروع به کار کرد و ظهور چاپ‌خانه مساوی بود با چاپ روزنامه‌ها و کتاب‌های مختلف. در این میان شاعران و ادیبان براساس احساس مسوولیتی که می‌کردند، از ذوق و طبع خدادادی در جهت بیان افکار و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه استفاده‌ی بهینه نمودند. شاعران که در هر برهه‌ی از زمان زبان‌گویای ملت محسوب می‌شوند، بیش از دیگران محفلشان گرم و بازارشان پررونق بود. تا جایی که رفته‌رفته افکار و اندیشه‌های شاعران به کلی تغییر کرد و شعر از مضمون‌های کلیشه‌ی سنتی فارسی - که اغلب در مورد می، ساقی، معشوق، فراق و شکوه از هجران یار بود - فاصله گرفت. در حقیقت شاعران این دوره به نوعی همان کاری را می‌کردند که محمود غزنوی از شعرای دربار خویش می‌خواست: یعنی، پرداختن به مسائل و حوادث روز و تحولات سیاسی - اجتماعی زمان. به قول مفتون امینی که خطاب به شهریار سرفراز خویش می‌گوید:

در افق‌ها جلوه‌ی طوفان شورانگیز قرن می‌کشد بر لوح سنت خط بطلان شهریار^۱ بالاخره «احتیاج روزافزون به چاپ کردن و خواندن کتاب و روزنامه و زیاد شدن تعداد باسوادان و ایجاد مدارس جدید روز به روز بیش‌تر احساس می‌شد»^۲ و شعر و نثر فارسی به تدریج شیوه‌های قدیمی را به دست فراموشی سپرد و سادگی و روانی جای

□ تاریخ ایران سرفراز ما، پُر است از فراز و نشیب‌ها و حوادث تلخ و شیرینی که هر کدام از آن‌ها صفحه‌ی بی‌شک، منشأ تغییر و تحولات اجتماعی، ریشه در تغییر و تحولات فکری دارد و در واقع نیروی محرکه‌ی تاریخ، همان ذهن و اندیشه‌ی بشری است که رفته‌رفته در سیر تکاملی خود، تحولات اجتماعی، سیاسی و تاریخی را رقم می‌زند. از جمله حوادث سیاسی و اجتماعی که در اثر تکامل فکری و سیاسی ایران زمین رخ داد، تغییراتی بود که در نهایت منجر به قیام مشروطه شد. مشروطه تنها یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود، بلکه در تمامی جوانب جامعه‌ی ایرانی تأثیر گذاشت. تا حدی که جامعه‌ی ایرانی در تمامی جوانب خود به خود به سمت و سوی تعالی و پیشرفت اعم از پیشرفت‌های سیاسی، تاریخی، اجتماعی، صنعتی و حتا ادبی گام برداشت. از جمله عواملی که چنین تحول عظیمی را در جامعه‌ی ایرانی ممکن ساخت، عبارت بودند از: فرستادن دانشجویان ایرانی به منظور کسب علم و فناوری پیشرفته‌ی زمان، روشنگری‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی و بالاتر از همه آشنایی قشر فرهیخته‌ی جامعه با کتاب‌ها و رساله‌های خارجی و...

اما آذربایجان بویژه تبریز در این میان نقش به‌سزایی دارد. چرا که اولین چاپ‌خانه در ایران توسط عباس میرزا - پسر

1 / برگردنت این درس، بدان، هم‌چو کلافی‌ست / ز اشعار بکش دست. (هوپ‌هوپ‌نامه، باکو، ۱۹۷۷، ص ۱۷)

از جمله ترکان پارسی‌گوی که با اشعار گرم و آبدار خویش سعی در بیان کمبودهای جامعه‌ی ایرانی داشت و با انتقادهای موشکافانه‌ی خویش نقص‌ها را به‌صورت واضح در اشعارش برای مردم بیان می‌کرد، ایرج میرزا است که الحق اگر از برخی اشعار هجو و هزل وی به دیده‌ی اغماض بگذریم، مابقی اشعارش گرمی، لطافت و سادگی مخصوص به خود را دارد و در واقع در نوع خود صاحب سبک است. وی نوه‌ی فتحعلی‌شاه قاجار بود. از نزدیک با اوضاع سیاسی، اجتماعی و درباری آشنا بود. به‌همین دلیل کمبودهای جامعه‌ی ایرانی را بهتر از معاصران درمی‌یافت. ایرج حتا در **عارف‌نامه‌ی** خویش - که از بهترین هجویه‌های ادب فارسی محسوب می‌شود - علاقه‌ی خود را به کتاب و کتاب‌خوانی چنین بیان می‌کند:

در این دنیا به از آن جا نیابی که باشد یک کتاب و یک کتابی کتاب ار هست کم‌تر خور غم دوست که از هر دوستی غم‌خوارتر اوست دیوان، ص ۸۹

ایرج به یقین می‌داند که جامعه‌ی ایرانی به علت وجود حاکمان بی‌کفایت در زمان‌های مختلف آن‌چنان که باید و شاید نتوانسته هم‌سو با پیشرفت و تعالی علمی، هنری و صنعتی جوامع پیشرفته حرکت نماید. لاجرم از قافله‌ی پیشرفت عقب مانده است، لذا در نصیحتی خطاب به فرزند خویش، اهمیت کسب علوم روز را چنین بیان می‌کند:

در عهد شباب چند سالی کسب هنری کن و کمالی تا آن‌که به روزگار پیری در دلت و مسکنت نمیری امروز سه سال پیش از این نیست بی‌علم دگر نمی‌توان زیست... از طب و طبیعی و ریاضی قلب تو به هرچه هست راضی

یک فن بیسند و خاص خود کن تحصیل به اختصاص خود کن دیوان، صص ۱۳۸-۱۳۹

گویی شاعران آذربایجان همگی با ذکاوت مثال‌زدنی خویش به کسادبازاری علم و غفلت بیهوده‌ی جامعه‌ی ایرانی بویژه در دوره‌ی مشروطه و بعد از آن پی برده بودند، چرا که طنزپرداز مشهور آذربایجان؛ یعنی، معجز شبستری - که به عقیده‌ی نگارنده برای آذری‌زبان‌ها حکم عبید زاکانی را برای پارسیان دارد - درباره‌ی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی از کاروان صنعت و پیشرفت می‌گوید:

چالیندی صور اسرافیل، بیدار اولدی هر ملت آیلیمیر خواب غفلتدن هله بو بی‌خبر ملت طلوع ایتدی گونش مغربدن اهل شرق غافلدر آپاردی فیض نور شمعدن اول بختور ملت دیوان، ج ۱، ص ۱۸

وی در ادبیات بعدی علمی را که ایرانیان از دست‌یابی به آن‌ها غفلت ورزیده‌اند، چنین برمی‌شمارد:

او هانسی علمدور، علمی که ایجاد ایتدی تلفونی سوروش هر یردن ایسترتن، سنه ویرسین خبر ملت او علمین قوسیه خلق اولدی چاپ ماشینی با سار ساعتده اوراق اوسته مینلرجه اثر ملت او هانسی علمدر، علمی که یاردی سینه خاکی چیخارتدی معدن نفت و ذغال و سیم و زر ملت... امیدین کسمه مایوس اولما استقبال ملتدن تمام ایله سوزین معجز آیلیمش بیر قدر ملت دیوان، صص ۱۸-۱۹

معجز آن‌چنان از غفلت علمی، هنری و صنعتی عصر خویش ناراحت و منزجر است که در غزلی با عنوان «اولاجاق» شکوه به حضرت باری تعالی می‌برد و خطاب به خدای تعالی می‌گوید «بار خدایا تا به کی جهل و نادانی، دامن‌گیر جامعه‌ی خواب‌آلوده‌ی ایرانی بویژه جامعه‌ی زنان خواهد بود؟! و الحق چه خوش می‌سراید که:

گوره سن ای خدا بو خلق نه وقت مایل کفش دیک دابان اولاجاق؟ فالچیا! طاس باخ گوراخ نه زمان باجیلار روزنامه‌خوان اولاجاق؟ تا به کی دیو جهل و استبداد

رهبر فرقه‌ی زنان اولاجاق؟ دیوان، ج ۱، ص ۵۷

معجز به‌عنوان یک مصلح اجتماعی نمی‌تواند از کنار کمبودهای حاکم بر جامعه بویژه جامعه‌ی زنان بی‌تفاوت و آرام عبور کند، بلکه از قدرت قریحه و هنر شاعری خویش بهره‌ی کافی و لازم را برده، زبان به انتقاد می‌گشاید و از طریق سرودن اشعار نغز و آبدار جامعه را به سمت تحصیل علم دعوت می‌کند. این‌که روی سخنش با جامعه‌ی زنان است، همه به‌خاطر آن است که می‌پندارد، نخست باید جهل و نادانی از بین زنان و مادران ایرانی رخت بریند، آن‌گاه از پسران و فرزندان آنان انتظار تولید علم و فن‌آوری و رسیدن به تمدن دل‌خواه را داشت، لذا در غزلی با عنوان «قیزلار» می‌گوید:

جمالین هر زمان آیینه ده تزیین ایدر عورت نیچون اخلاقینی ایتمز مزین علمله قیزلار جهالت بحری بی‌پایان دی غرق ایلر سیزی آخر او دریدان گرک علمله چیخسین ساحله قیزلار دیوان، ج ۱، ص ۵۸

ناگفته نماند که معجز نه تنها در سخن، بلکه در عمل نیز علاقه‌ی خویش را به ایجاد زمینه‌های تولید علم نشان می‌دهد و در قید حیات خویش از جمله بانیان مدرسه‌یی به‌نام «گلشن راز» در شبستر می‌باشد که هم‌اکنون این مدرسه به‌عنوان دبیرستانی نمونه در زمینه‌ی اخلاقی و علمی زبانزد خاص و عام است. بد نیست این قسمت از مقاله را به ایبائی برگزیده از مثنوی معروف «اوخودین قیزلاری» معجز مزین کنیم که می‌فرماید:

ایله بین چاره‌یی به جهل انات وقت فرصتدر ای عوام التأس!... بویورودر او راهنمای جلیل فرضدر مومنات ایچون تحصیل... جاهلی دعوت ایله بین دینه قیزلارا علمله وورون ایگنه تکذین جهلی اولماسا زائل اوغلی اولماز تمدنه مایل دیوان، صص ۵۴-۵۵

بیت آخر معجز آن بیت معروف

پنج آینه

شامل شنبه‌های:

- پرو ساقی ...
- دوروز در کویب
- گلزار آدیس آبابا
- غرور و خفا
- پنجم شنبه‌های سنا
- اردی بهشت نامه

تهران - ۱۳۵۸

بود درباره‌ی نقص‌ها و کمبودهای آموزش و پرورش در ایران آن زمان می‌گوید:

چون دبستان‌های ما بس ناقص است خرده تعلیمات ما ز آن رو شکست نه معلم نه بنا و نه کتاب هست کافی در دبستان خراب اندر آن شش سال کم‌تر از سه سال یاد گیرد کودک آشفته‌حال... وین عجب اندر جراید این خبر خواندم از قول وزیر نامور... «هست آموزش دموکراسی منش» خواهد از مردم بداند واکنش پنج آینه، ص ۳۳۷

وی بر این عقیده است که چون در رأس کار آموزش و پرورش آن زمان افراد نالایق، بی‌هنر و بی‌خبر از علم و فن‌آوری نشسته‌اند، نمی‌دانند که میزان تحصیلات و وسایل مورد نیاز آن چه قدر و چه گونه باید باشد تا جامعه در آرامش و راحتی بتواند به‌سوی کسب علم و هنر گام بردارد و در نتیجه، فاصله‌ی ایجاد شده بین جامعه‌ی ایرانی با جوامع غربی از لحاظ علم و صنعت بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. لذا با کلامی پُر احساس از تبعیض موجود در امر آموزش و پرورش و عدم دسترسی فقرا به امکانات تحصیلی چنین می‌گوید:

اما نماینده‌ی شیرین سخن جامعه‌ی زنان ایران و اختر تابناک عالم شعر و ادب، پروین اعتصامی در این زمینه از قافله‌ی پارسی‌گویان آذربایجان عقب نمانده، بسیار زیبا و به‌سادگی - که خاص زبان وی است - «راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز به‌طرزی دل‌پسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده‌ی زندگی با کشتی علم و عزم راه‌نورد باید بود و در فضای امید و آرزو، با پر و بال هنر پرواز باید کرد».^۵ پروین علم توأم با عمل را سفارش می‌کند و عقیده دارد که برای پرواز در آسمان علم، عمل بهترین پر پرواز است، هم‌چنان که برای توانگری در کشور وجود، هنر بهترین مایه‌ی توانگری:

در آسمان علم، عمل برترین پر است در کشور وجود، هنر بهترین غناست دیوان، ص ۳۴۵
مصراع دوم بیت فوق، سخن شیخ مصلح‌الدین سعدی را فریاد انسان می‌آورد: «هنر چشمه‌ی زاینده است و دولت پاینده. [هنرمند] هر جا که رود، قدر بیند و بر صدر نشیند».^۶

دکتر رعدی آذرخی - که به‌عنوان یکی از پارسی‌گویان آذری در میان اهل شعر و ادب جایگاه ویژه‌ی برای خود باز کرده است - هم‌چون ایرج آموزش علم و هنر را از لوازم آرامش و پیشرفت جامعه می‌داند. وی بلوغ جامعه را در خردمندی مردم آن جامعه می‌بیند و با توجه به اوضاع و احوال نابسامان اجتماعی و حکومت‌های جبار زمانه می‌گوید:

گر نپوید جامعه راه بلوغ آفتاب صلح باشد بی‌فروغ قرن‌ها باید که بر ما بگذرد تا جماعت را فزون گردد خرد دیوان، ص ۱۳۷

دکتر رعدی آذرخی نظری مشابه عقاید معجز شیبستری دارد. وی که خود در آموزش و پرورش از نزدیک در جریان امور

مشهورترین قطعه‌سرای قرن، یعنی پروین را به یاد می‌آورد، آن‌جا که می‌فرماید:

همیشه دختر امروز مادر فرداست ز مادر است میسر بزرگی پسران با وجود چنین شاعران حساس به کسب علم و هنر، آهسته‌آهسته در محافل و مجامع، بویژه در نزد جوانان اشتیاق به آموختن علم، هنر و صنعت زیاد شد. رفته‌رفته شعرا جایگاه خاصی در بین مردم برای خود یافتند. به‌همین خاطر استاد شه‌ریار درباره‌ی صابر می‌گوید:

وز شاعران او چه بگویم خدای را یک صابرش به هرچه که شاعر قلم کشید در انقلاب اول مشروطه رهبر اوست بیدار کرد خفته‌ی اندیشه با قلم هشدارهای اوست که بیدار باش ماست آری! همین هشدارهای شاعران شیرین سخن، به‌خصوص شاعران شکرشکن آذربایجان بود که جامعه را از طریق شعر به سمت و سوی کسب علم و هنر تشویق و ترغیب می‌کرد. ایرج - که از سلسله‌داران انتقاد از غفلت جامعه‌ی ایرانی بود - اهمیت کسب علم را چنان درک کرده که در نصیحتی پدرا نه خطاب به فرزند خویش چنین می‌گوید:

فکر آن باش که ای شوخ پسر روزگار تو دگر گردد و کار تو دگر... وقت را مردم با عقل غنیمت شمردند اگر عقل بود وقت غنیمت بشمر تکیه بر حسن مکن در طلب علم برآی این درختی ست که هر فصل دهد بر تو ثمر کوش کز علم به خود تکیه‌گهی ساز کنی چون ببندد حسن از خدمت تو ساز سفر دیوان، ص ۳۴

ایرج میرزا عقیده دارد که آموزش و تحصیل علم باید از عنفوان جوانی آغاز شود و در واقع بهترین زمان را برای آموزش فرزندان، همان بدو جوانی می‌داند. لذا در دنباله‌ی نصیحت به فرزند خویش، می‌گوید:

درس را باید زان پیش که ریش آید خواند نشنیدی که بود درس صغر نقش حجر؟ دیوان، ص ۳۴



ع.م. صابر

بهر آموزش بود این دستگاه
لیک عاجز گشته و گم کرده راه
گرچه می‌گوید منم از رهروان
پشت بر مقصود می‌باشد دوان
هم ز درس و پرورش عاری بود
هم در آن تبعیض‌ها جاری بود
جان آموزنده زان پُر درد شد
دید تبعیض و چنین دل‌سرد شد
پنج آینه، ص ۳۳۷

قبل از این نیز گفتیم که گویی
پارسی‌گویان آذربایجان و در کل شاعران
آذربایجان همگی به یک نقطه‌ی وحدت
دست یافته بودند و آن عبارت بود از این که
جامعه تنها با آموزش و علم و هنر می‌تواند
به سمت تعالی گام بردارد و در این میان
افرادی چون ایرج‌میرزا، مفتون، معجز
شبستری، رعدی آذرخشی و ... بیش از
همه معضلات فرهنگی و کمبودهای علمی
به مسأله‌ی آموزش علم و هنر در میان
جامعه‌ی زنان تأکید فراوان داشتند که در
سطور قبل مثال‌هایی از شعر آن بزرگواران
در این زمینه یاد شد. پروین نیز دل‌خوشی
از کم‌سوادی و بی‌سوادی جامعه‌ی زنان
ایران ندارد، به همین خاطر با زبانی رسا
می‌گوید:

از زر و زیور چه سود آن‌جا که نادان است زن
زیور و زر پرده‌پوش عیب نادانی نبود
دیوان، ص ۱۳۰
پروین، زن ایرانی را بالفطره هنرمند

می‌داند، ولی تبعیض حاکم بین زن و مرد را
در جامعه آن زمان بسیار ناپسند می‌شمارد و
از این که زنان را از گوهر دانش بی‌بهره
می‌گذاشته‌اند، بسیار رنجیده‌خاطر است. از
طرفی از این که در دوران حیات وی کم‌کم
زنان هنرمند ایرانی به عرصه علم و هنر قدم
می‌گذارند و جان را به زیور علم و هنر آراسته
می‌گردانند، خوشنود و مسرور است.
به همین خاطر در شعر «زن در ایران»
می‌گوید:

زن در ایران پیش از این گویی که ایرانی نبود
پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پریشانی نبود...
در عدالت‌خانه‌ی انصاف زن شاهد نداشت
در دبستان فضیلت زن دبستانی نبود...
نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
این ندانستن ز پستی و گران‌جانی نبود
زن کجا بافته می‌شد بی‌نخ و دوک و هنر
خرمن و حاصل نبود آن‌جا که دهقانی نبود
میوه‌های دگه‌ی دانش فراوان بود لیک
بهر زن هرگز نصیبی زین فراوانی نبود
دیوان، صص ۱۲۹-۱۳۰

پروین در زمینه‌ی علم و هنر، نظری
شبه نظر عرفا دارد؛ به همین خاطر از قول
آنان علم و هنر را کیمیا و پر پرواز برای
انسان کمال‌جوی می‌داند. وی پیوند میان
علم و جان را مثل حدیث کاه و کهربا
می‌انگارد، لذا در قصیده‌ی بسیار زیبا
می‌فرماید:

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست
وان مس که گشت همسر این کیمیا طلاست
فرخنده طائری که بدین‌بال و پر رود
هم‌دوش مرغ دولت و هم‌عرصه‌ی هم‌است...
چون معدن است علم و در آن روح، کارگر
پیوند علم و جان سخن کاه و کهرباست
دیوان، ص ۳۴۳

هرچند که در زمینه‌ی ترغیب جامعه
به سمت و سوی علم و هنر بعد از مشروطه
شعرای صاحب‌نام و حتا گمنام سخن به
اندازه رانده‌اند، لیکن در این میان استاد
شهریار، در این زمینه سخن را به حد کمال
رسانده، بدان جایگاهی ویژه بخشیده است.
از نظر شهریار تبریز مهد هر فتوحی ست و
سردارش مایه‌ی غرور ملی و ستون اصلی

مشروطه است. آن‌جا که می‌فرماید:

تبریز که مهد هر فتوح است
با مهر و نشان عهد نوح است...
سردار غیور ملی ما
کز اوست غرور ملی ما
آزادی ما به چشم قانون
در سنگر او گریستی خون
آویخت به دامنش که پا دار
دست من و دامن تو سردار
مشروطه گرفته دامنش را
طوقی شده بغض گردنش را
آن روز به نعره‌های سردار
برگشت حرارتی به احرار
دیوان، ج ۲، ص ۷۰۰

اگرچه شهریار نیز موافق با اشخاص یاد
شده، عقیده دارد که جامعه باید به سوی
تحصیل علم، هنر و فن‌آوری سوق پیدا کند،
ولی معیارهای وی اندکی متفاوت‌تر از
دیگران است. از نظر شهریار هر علمی
نمی‌تواند انسان را به کمال واقعی برساند.
لذا با این که گاه و بی‌گاه در لابه‌لای ابیات
متفاوت، جامعه‌ی بشری را به سوی علم و
هنر تشویق و ترغیب می‌کند، اما علمی که
شهریار از آن سخن می‌راند، علم لدنی و در
حقیقت علم آسمانی‌ست. علمی که درهای
غیب را فرا روی انسان به‌دور افتاده از اصل
خویش، می‌گشاید. به همین خاطر می‌گوید:
علم لدن بخوان که نویسی خطی به یار
هر دفتری نه خط و سواد آورد ترا
تا خود نوشته باز نشوی به اشک شوق
گو تا سواد دیده مداد آورد ترا
دیوان، ج ۱، ص ۷۹

همو، جای دیگر می‌گوید:

جز کتاب آسمانی هیچ قانون ماندنی نیست
بیش از این در هیچ مکتب هیچ درسی خواندنی نیست
دیوان، ج ۱، ص ۱۱۹

شهریار عقیده دارد که تجلیل از هنر در
گرو تجلیل از مقام علم و عالم است.
به همین خاطر می‌گوید:

جشن تجلیل هنر در همه عالم علم است
قدر این مرتبه هر عالی و دانی دانست
دیوان، ج ۱، ص ۱۱۹

دیگر شاعران - که در این مقاله

نظریه‌هایشان راجع به تحصیل علم و توجه به تمدن پیشرفته‌ی عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفت - نهایت سخنشان تشویق جامعه به سمت تمدن پیشرفته و تعالی علمی‌ست، اما شهریار یک گام فراتر گذاشته و درباره‌ی تمدن رو به پیشرفت بشری نظر جالبی دارد. از نظر او بال عروج آدمی علم است، اما اگر تمدن متکی بر پایه‌ی اخلاق باشد:

آدمی تا عرش اعلا پر زدی زین بال علم
گر تمدن متکی بر پایه‌ی اخلاق بود

دیوان، ج ۱، ص ۲۳۴

شهریار چون دیگران خوب می‌داند که ما از لحاظ علمی عقب‌تر از جوامع پیشرفته‌ی صنعتی هستیم و بالاترین افتخار ما تنها در حیطه‌ی شعر و موسیقی‌ست و خوب می‌داند که با تکیه بر این دو شعار نمی‌توان به جایگاه رفیع و سزاوار ملت حماسه‌پرور ایران دست یافت:

ایران تو گر یگانه باشد
با این دو شعار شاهکار است
موسیقی و شعر ماست، آری
نقدی که یگانه در شمار است
ورنه به کدام علم و صنعت
ما را به جهانیان فخر است؟

دیوان، ج ۱، ص ۴۷۱

ولی با این حال می‌گوید، تمدن و علم باید پیام‌آور آرامش عمومی باشد نه جنگ و خونریزی. او می‌گوید، تمدن و علم بشری باید به او آرامش خاطر ببخشد، اما الحق چه نیک فرموده که آدمی با وجود علم به این که به کره‌ی ماه می‌رود، باز هم وحشی و خونریز است و این به خاطر همان نکته‌ی است که در سطرهای پیشین از قول شهریار گفتیم، یعنی علم و تمدن اگر بر پایه‌ی اخلاق نباشد، هیچ تغییری در خودکامگی و خونریزی انسان دیده نخواهد شد و بی‌شک چنین علم و صنعتی به جای آرامش، ناراحتی و به‌جای روشنی، شرر خواهد پاشید. لذا از منظر او تمدن پیشرفته‌ی اروپایی چیزی‌ست تو خالی که تنها به‌صورت ظاهری از علم بهره‌مند است، آن هم در حوزه‌ی جنگ و خونریزی:

از عجب علم تا کره ماه می‌رود
اما هنوز وحشت و وحشی‌تی به‌جاست

دیوان، ج ۱، ص ۴۷۵

از نظر او عالمان به‌خاطر بی‌بهره‌بودن از علم لدنی و اخلاق ناب انسان‌ساز، با وجود علم‌شان، راه بت‌پرستان را می‌روند:

با چراغ علم راه بت‌پرستان می‌روند
کعبه چشم‌انداز ما و راه ایمان پیش ماست

دیوان، ج ۱، ص ۴۷۵

در جای دیگر به همین موضوع چنین اشاره می‌کند:

دریغ از شاهد دانش که آموخت
چه زود از خوب رویان بی‌وفایی
چراغ علم و دانش بین که دیگر
شرر پاشد به‌جای روشنایی
تمدن هرچه افزون شد به گیتی
همان نارو فزود و ناروایی
بدان نسبت به علم و صنعت افزون
فزون شد کبر و ناز کبریایی

دیوان، ج ۱، ص ۶۰۰

به عقیده‌ی نگارنده‌ی این مقاله، بنا به شواهد شعری که از شاعران شهیر خطه‌ی آذربایجان ذکر شد، توجه ویژه و همه‌جانبه‌ی آن بزرگواران به مسأله‌ی خطیر تحصیل علم، هنر و صنعت بویژه بعد از انقلاب مشروطه مشهود است تا نظر صاحبان نقد و نظر چه باشد. ■

فهرست منابع

- ۱- تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب، چاپ سوم، ۱۳۵۳.
- ۲- پنج آینه، دکتر رعدی آذرخشی، چاپ اول، بهمن‌ماه، ۱۳۵۸ خورشیدی، چاپخانه‌ی کاویان.
- ۳- کولاک، بدالله مفتون امینی، انتشارات شمس، تبریز، چاپ افست مروی، چاپ دوم.
- ۴- دیوان پروین اعتصامی، با مقدمه‌ی استاد ملک‌الشعراى بهار، چاپ اول.
- ۵- دیوان شهریار، محمدحسین شهریار، [ویرایش ۲]، [تهران]، زرین: مؤسسه‌ی انتشارات نگاه، ۱۳۷۷.
- ۶- کلیات معجز شبستری، دو جلد، [بدون ذکر نام انتشارات].
- ۷- تاریخ ادبیات معاصر ایران، تألیف اسماعیل حاکمی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶.
- ۸- دامنی از گل (گزیده‌ی گلستان سعدی)، انتخاب و تصحیح و توضیح از دکتر غلام‌حسین یوسفی، تهران، سخن، ۱۳۷۰، چاپ دهم، ۱۳۸۱.

چاپخانه‌ی حیدری.

۹- هوپ‌هوپ‌نامه، م. ع. صابر، باکو، ۱۹۷۷.

۱۰- ادبیات معاصر ایران، سید حسن امین، تهران، ۱۳۸۳.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کولاک، مفتون امینی، ص ۲۲
- ۲- تاریخ ادبیات معاصر ایران، اسماعیل حاکمی، ص ۱۸۴.
- ۳- اشاره به بیت معروف ایرج که می‌گوید: «انقلاب ادبی محکم شد / فارسی با عربی توأم شد».
- ۴- دیوان پروین اعتصامی، ص ۱۸۷.
- ۵- مقدمه‌ی دیوان پروین اعتصامی، به قلم بهار، ص ب.
- ۶- دامنی از گل، ص ۱۴۰.

سبز سرخ

مصطفی بادکوبه‌ای (امید)

پشت چراغ قرمز چشمانت
مائیم و انتظار عبوری سبز
خشکید چشمه‌سار دل‌آگاهی
در این کویر قحط شعوری سبز
تو تک‌درخت خشک زمستانی
غرق توهمی ز حضوری سبز
در خوابگاه وهم تو خوابیدند
صدها جسد اسیر قبوری سبز
ناموس‌های رفته چه می‌گویند
در حسرت قیام غیوری سبز
می‌لرزد از صدای تبر در باغ
حتا جوانه‌های ظهوری سبز
شب‌واژه‌های سربی بی‌ریشه
در قتل‌عام صبح سروری سبز
یلدای قصه‌های شب جمعه
ماییم و نقش‌سنگ صبوری سبز
بس صبح‌ها که زاده‌ی یلدایند
صبح نشاط و مستی و شوری سبز
می‌خوانمت چکامه‌ی آگاهی
از دفتر سپید زبوری سبز
ققنوس‌وار پرکشم از آتش
هرچند از میان تنوری سبز
خواهم نوشت قصه‌ی آزادی
بر قطعه‌های جام بلوری سبز
ما خط قرمز تو نمی‌خوانیم
امید ماست جلوه‌ی نوری سبز